

Reflections on Relativism:

A Comparative Study between the Later Wittgenstein and Kuhn

Hossein Shafaqi*

Abstract

There are notable similarities between the later thought of Wittgenstein on language games and grammar, and Kuhn's idea of the incommensurability of scientific paradigms, which have led to comparative studies between the two. One of the issues both philosophical perspectives confront is relativism, and there are numerous problems that relativism raises for a philosophical idea. A common aspect of the ideas of these two philosophers is the centrality of conceptual and linguistic frameworks concerning issues such as meaning, understanding, and truth. This aspect has drawn attention from certain interpretations that consider Wittgenstein and Kuhn as proponents of relativism. Here, I will examine the issue of relativism, focusing on its challenges for understanding and truth, centering on the works of two interpreters of Wittgenstein and Kuhn: Hans Glock and Moyal-Sharrock. There are similarities and differences in the interpretations of Wittgenstein and Kuhn between these two interpreters. From the author's perspective: (1) Neither Kuhn's incommensurability nor Wittgenstein's idea of grammar prevents understanding between two paradigms or linguistic frameworks. (2) There is a disagreement between Wittgenstein and Kuhn regarding the precedence of language on one hand, and mental classifications on the other. (3) Wittgenstein's idea of common behavior of mankind does not lead to relativism in truth. Based on these three positions, the interpretations of Wittgenstein and Kuhn by Glock and Moyal-Sharrock have been criticized.

Keywords: Relativism, Understanding, Truth, Wittgenstein, Kuhn, Incommensurability.

* Assistant Professor of Contemporary Intercultural Studies Faculty, Institute for Humanities and Cultural Studies, Iran, h.shafaqi@ihcs.ac.ir

Date received: 22/04/2024, Date of acceptance: 22/07/2024



تاملاتی در باب نسبی گرایی؛ مطالعه‌ای تطبیقی بین ویتگنشتاین متأخر و کوهن

حسین شقاقی*

چکیده

بین اندیشه متأخر ویتگنشتاین در باب بازی‌های زبانی و گرامر زبان و ایده قیاس‌ناپذیری پارادایم‌های علمی کوهن شباهت‌هایی وجود دارد که منشاء آثاری تطبیقی بین این دو شده است. یکی از مسائلی که هر دو اندیشه فلسفی با آن مواجه‌اند، نسبی گرایی و معضلات و پرسش‌های متعددی است که نسبی گرایی برای یک اندیشه فلسفی ایجاد می‌کند. از وجوه اشتراک اندیشه این دو فیلسوف محوریت چارچوب مفهومی و زبانی در ارتباط با مسائلی چون معنا، فهم و صدق است. همین مطلب مورد توجه برخی از تفاسیری است که ویتگنشتاین و کوهن را حامی نسبی گرایی می‌دانند. در اینجا مساله نسبی گرایی را با تمرکز بر معضلات نسبی-گرایی برای فهم و نیز صدق، و با محوریت آثار دو مفسر ویتگنشتاین و کوهن؛ یعنی هانس گلاک و مویال شاروک، مورد بررسی قرار می‌دهیم. در باب مسائل مذکور بین این دو مفسر اشتراکات و اختلافاتی در تفسیر ویتگنشتاین و کوهن وجود دارد. از نگاه نویسنده، اولاً نه قیاس‌ناپذیری کوهن و نه ایده گرامر ویتگنشتاین مانع از فهم دو پارادایم یا دو چارچوب زبانی از یکدیگر نیست. در ثانی بین ویتگنشتاین و کوهن اختلافی بر سر تقدم و تاخر زبان از یک سو و طبقه‌بندی‌های ذهنی از سوی دیگر وجود دارد. ثالثاً ایده رفتار مشترک نوع بشر در اندیشه ویتگنشتاین مانع از نسبی گرایی در صدق نیست. با توجه به این سه موضع، مواضع گلاک و مویال شاروک در تفسیر ویتگنشتاین و کوهن مورد انتقاد قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: نسبی گرایی، فهم، صدق، ویتگنشتاین، کوهن، قیاس‌ناپذیری.

* استادیار گروه مطالعات میان فرهنگی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، h.shaqqi@ihcs.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۰۳، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۰۱



۱. مقدمه

نسبی‌گرایی گاه به مثابه یک تالی فاسد برای یک نظریه یا دیدگاه مطرح می‌شود، بدین معنا که همین که منتقد نشان دهد نظریه مورد انتقاد به نسبی‌گرایی می‌انجامد کافی است تا نادرستی نظریه مورد بحث را اثبات کرده باشد. اما از میان آنچه نسبی می‌شود، فهم و صدق دو موضوع محوری است که نسبی شدن آنها معضلات عدیده‌ای را در عرصه‌های مختلف، از جمله علم، اخلاق و تعاملات روزمره زندگی انسان ایجاد می‌کند. اندیشه‌های ویتگنشتاین متأخر و توماس کوهن گاه در باب هر دو این موضوعات (فهم و صدق) به نسبی بودن تفسیر شده‌اند.

در اینجا اندیشه‌های این دو فیلسوف از منظر دو مفسر آنها، یعنی هانس گلاک و مویال شاروک مورد بررسی قرار می‌گیرد. از منظر گلاک اندیشه هر دو فیلسوف مصداق نسبی‌گرایی مفهومی است ولی این نسبی‌گرایی به طور خاص در فلسفه ویتگنشتاین مقتضی ناممکن شدن فهم نیست. او از امکان فهم در بین بازی‌های زبانی ویتگنشتاین دفاع می‌کند. اما از منظر مویال شاروک اندیشه ویتگنشتاین و کوهن مصداق نسبی‌گرایی نیست. از منظر این مقاله در مساله حاضر باید به تفاوت مهمی در فلسفه ویتگنشتاین و کوهن، که چندان مورد اشاره دو مفسر مذکور نیست، توجه کرد؛ تفاوتی که رد بخش ۹ این مقاله تشریح شده است.

۲. قیاس‌ناپذیری کوهن و نسبی‌گرایی

یکی از مواضع فلسفی‌ای که معمولاً از سنخ نسبی‌گرایی دانسته می‌شود قیاس‌ناپذیری کوهن است. (رک: Ma & Van Brakel 2016: 63) قیاس‌ناپذیری دیدگاهی است که در اصل در فلسفه علم مطرح شد و توماس کوهن چهره برجسته‌ای است که قیاس‌ناپذیری بین نظریه‌های علمی را مطرح کرد، اما بعضی از متفکران قیاس‌ناپذیری را در موضوعاتی دیگر، از جمله بین چارچوب‌های زبانی و فرهنگی نیز صادق دانسته‌اند (مثلاً رک: Siegel 2001).

اگر قیاس‌ناپذیری را بین چارچوب‌های فرهنگی بپذیریم با معضل مهمی مواجه خواهیم بود: اگر تبیین‌های ما از جهان وابسته به زبانی‌اند که در آن بیان می‌شوند، و از این رو نسبی‌اند، آنگاه جوامع زبانی متفاوت چگونه تبیین‌های یکدیگر را می‌فهمند؟ (رک: Moyal-Sharrock 2017: 216) آیا از نگاه کوهن، قیاس‌ناپذیری موجود بین نظریه‌های علمی مانع از فهم متقابل است؟ از نگاه کوهن آسمان‌های یونانی‌های باستان با آسمان‌های زمانه او متفاوت است و اولی به دومی غیرقابل تقلیل است. تفاوت این دو ریشه در واژگان مفهومی دارد و نمی‌توان بین این دو

تاملاتی در باب نسبی‌گرایی؛ مطالعه‌ای تطبیقی بین ویتگنشتاین ... (حسین شقاقی) ۵

از طریق توصیف مبتنی بر دایره واژگان راجع به داده‌های خام، پل زد. (رک: Kuhn 2000: 220) آیا در این صورت ارتباطات بین دو نظام مفهومی ناممکن است؟ استدلال کوهن به نفع قیاس‌ناپذیری به این شکل پیش می‌رود: اتکای ذاتی زبان به نظریه،^۱ منشاء و عامل قیاس‌ناپذیری است؛ چرا که لازمه چنین اتکایی فقدان یک زبان مشترک بی‌طرف است؛ زبان مشترک و بی‌طرفی که بتوانیم نظریه‌هایمان را درون آن کاملاً بیان کنیم و بنابراین بتوانیم آن زبان را برای مقایسه جزء به جزء بین آنها به کار ببریم. سخن فوق به این معنا نیست که زبان‌های مختلف کاملاً نسبت به هم نفوذناپذیراند. همچنین سخن فوق مستلزم این نیست که این زبان‌ها غیرقابل مقایسه‌اند و هیچ چیز مشترکی ندارند، بلکه آنچه این زبان‌ها ندارند، یک زبان بی‌طرف مشترک است که همگی به آن ارجاع دهند. (رک: Moyal-sharrock 2017: 217-218)

قیاس‌ناپذیری به معنایی که مطرح شد مانع ترجمه‌پذیری کامل است؛ یعنی ترجمه دقیق بین دو چارچوب مفهومی ممکن نیست و در فرایند ترجمه از یک زبان به زبان دیگر، چیزهایی از دست می‌رود. اما آیا این بدین معنا است که فهم جملات یک چارچوب مفهومی از منظر گویشوران دیگر چارچوب‌های مفهومی ناممکن است.

از نگاه برخی از مفسران، از جمله هانس گلاک، قیاس‌ناپذیری کوهن مانع از فهم متقابل است. به بیان گلاک پارادایم شیفیت (تغییر پارادایم) در فلسفه علم کوهن صرفاً گذر از مجموعه‌ای از باورها به باورهای دیگر نیست، بلکه گذر از مجموعه‌ای از مفاهیم و روش‌ها است، به مجموعه‌ای دیگر از مفاهیم و روش‌ها. این گذر صرفاً تحت هدایت گذر از نظریه (به لحاظ عینی) بدتر، به نظریه (به لحاظ عینی) بهتر صورت نمی‌گیرد، بلکه تاحدی از سوی عوامل جانبی (عوامل اجتماعی و زیبایی‌شناختی) تحمیل و دیکته می‌شود. متقابلاً، مناسب بودن یک پارادایم وابسته است به علایق انسان؛ علایقی که به لحاظ تاریخی غیرضروری و ممکن‌اند. (رک: Glock 2007: 383)

طبق ادعای هانس گلاک، این تز کوهن که پارادایم‌های مختلف «قیاس‌ناپذیر» اند، به روایتی رادیکال از نسبی‌گرایی مفهومی می‌انجامد که فهم دو سویه را بین دو پارادایم و نظام زبانی ناممکن می‌کند. این تز ترکیبی از سه ادعای ذیل است:

(الف) تنوع مفهومی: (conceptual diversity) چارچوب‌های مفهومی کثیری وجود دارند، به مثابه شیوه‌های مختلف معنا دادن به تجربه و جهان، که ما آنها را به کار می‌بریم؛ یا به طور کلی و یا در گفتمان‌های تخصصی‌ای مثل علم.

(ب) قیاس ناپذیری معرفتی (epistemic incommensurability) هیچ مبنای مشترک و هیچ عقلانیت کلی‌ای برای ارزیابی چارچوب‌های مفهومی مختلف وجود ندارد؛ ارزیابی‌ای که معین کند کدام چارچوب مفهومی عقلانی یا وفادار به واقعیت است و کدام چارچوب مفهومی عقلانی و وفادار به واقعیت نیست. (رک: Glock 2007: 383)

(ج) قیاس ناپذیری سمانتیک: چارچوب‌های مفهومی مختلف، مقایسه‌ناپذیر و غیرقابل تطبیق (incomparable) اند، نه صرفاً به لحاظ عقلانیت موجود در آنها، بلکه همچنین به لحاظ سمانتیک. فهم دو سویه‌ای میان آنها ممکن نیست، چرا که نمی‌توان اصطلاحات یا جملات یک چارچوب مفهومی را به دیگری ترجمه کرد. (رک: Glock 2007: 384)

۳. ویتگنشتاین و قیاس ناپذیری کوهن

آیا از نگاه ویتگنشتاین، آنچه کوهن آن را قیاس ناپذیری می‌خواند، بین چارچوب‌های زبانی (یا به تعبیر ویتگنشتاین، بین بازی‌های زبانی) متفاوت نیز برقرار است، و اگر آری، آیا این قیاس ناپذیری مانع از فهم متقابل است؟ ویتگنشتاین هرگونه نگاه را نگرستن از جایی می‌داند و این‌جا برای موجود صاحب زبان، همان زبان او است. رویکرد ویتگنشتاین به خود این چشم‌انداز و توجیه آن با مفهوم قیاس ناپذیری کوهن بی‌شبهت نیست. مفهوم گرامر (دستور زبان) در مباحث ویتگنشتاین درباره این موضوع شایان توجه است.

هانس گلاک در بحث از گرامر ویتگنشتاین، توازنی برقرار می‌کند بین چارچوب مفهومی و گرامر ویتگنشتاینی از یک سو، و پارادایم کوهن از سوی دیگر. (رک: Glock 2007: 383) به بیان گلاک ویتگنشتاین یک استدلال شبه کوهنی ارایه می‌کند در برابر هرگونه تلاش برای توجیه گرامر زبان از طریق ارجاع به واقعیت‌ها. از نگاه ویتگنشتاین نمی‌توانیم با توسل به واقعیت‌ها قواعد گرامری را توجیه کنیم. برای توجیه یک قاعده گرامری صرفاً می‌توان به یک یا چند گزاره استناد کرد. اما هر گزاره‌ای درون یک زبان بیان می‌شود، و بنابراین یک چارچوب گرامری معینی را مفروض می‌گیرد. هیچ چشم‌انداز فرازبانی، پیشامفهومی‌ای و بیرون از گرامری وجود ندارد که از آنجا بتوانیم یک نظام گرامری را توجیه کنیم. از این رو توجیه یک گرامر یا متکی به خود آن است (که در این صورت دور پیش می‌آید) یا متکی به یک نظام گرامری دیگر است (که در این صورت مساله قیاس ناپذیری ایجاد می‌شود). (رک: Glock 1996: 47)

تاملاتی در باب نسبی‌گرایی؛ مطالعه‌ای تطبیقی بین ویتگنشتاین ... (حسین شقاقی) ۷

او این را مسلم می‌داند که قیاس‌ناپذیری کوهن مستلزم ناممکن بودن فهم دو سویه است، و به تبع توازن و شباهت قیاس‌ناپذیری کوهن با بحث ویتگنشتاین از گرامر، می‌خواهد این مساله را بررسی کند که آیا بحث ویتگنشتاین نیز مستلزم ناممکن بودن فهم دوسویه است یا خیر. به تبع همین نکته هانس گلاک به سراغ سه ادعای قیاس‌ناپذیری کوهن می‌رود. به بیان گلاک سومین ادعای تز کوهن (قیاس‌ناپذیری سمانتیک) برای تایید دومین ادعا شرط کافی است، ولی شرط لازم نیست. بنابراین از ادعای سوم می‌توان ادعای دوم را استنتاج کرد ولی از ادعای دوم نمی‌توان ادعای سوم را نتیجه‌گیری کرد. (رک: Glock 2007: 384) سپس گلاک این پرسش را مطرح می‌کند که آیا مباحث ویتگنشتاین ادعای سوم فوق را نیز در خود می‌گنجاند؟ چرا که به ادعای گلاک اگر پاسخ به این پرسش مثبت باشد فلسفه ویتگنشتاین مستلزم عدم فهم دو سویه میان چارچوب‌های مفهومی یا - به اصطلاح خود ویتگنشتاین - میان گرامرهای متفاوت خواهد بود. هانس گلاک در اینجا برای تحلیل بیشتر مساله مجدداً وجه مشترکی را بین گرامر ویتگنشتاین (به ویژه خصوصیت من‌عندی بودن آن) و تز قیاس‌ناپذیری توماس کوهن مطرح می‌کند.

به نظر گلاک هم گرامر ویتگنشتاین و هم قیاس‌ناپذیری کوهن متضمن تمایز کانتی میان دو عنصر تجربه (یا باور، یا نظریه یا گفتمان) اند؛ تمایز بین (۱) صورت، که عبارت است از شیوه مفهومی کردن واقعیت، و (۲) محتوا، که عبارت است از داده تجربی (تجربه). این تقسیم دو گانه کانتی را هم نسبی‌گرایان مفهومی (مثل ورف، لوئیس، کوهن و فایرابند) می‌پذیرند^۲ و هم مطلق‌گرایان مفهومی (مثل استراوسون و خود کانت). با این تفاوت که مطلق‌گرایان ساختاری هسته‌ای برای اندیشه انسانی فروض می‌گیرند که هیچ بدیل واقعی برای آن نیست. (Glock 2007: 384) اما نسبی‌گرایان مفهومی ساختار را متکثر می‌دانند. از این منظر، گلاک با توجه به کثرت بازی‌های زبانی و ایده گرامر در اندیشه ویتگنشتاین، او را حامی نسبی‌گرایی مفهومی می‌داند. اما به نظر گلاک نسبی‌گرایی مفهومی ویتگنشتاین مانع فهم بین بازی‌های زبانی متفاوت نیست.

۴. ویتگنشتاین و نسبی‌گرایی مفهومی

در باب نسبت اندیشه ویتگنشتاین با نسبی‌گرایی مفهومی دو مساله وجود دارد: (الف) آیا اندیشه ویتگنشتاین نسبی‌گرایی مفهومی را تایید می‌کند؟ (ب) اگر انتساب نسبی‌گرایی مفهومی

به اندیشه ویتگنشتاین صحیح است، آیا نسبی‌گرایی مفهومی او مستلزم عدم امکان فهم دو سویه (طرفین دو پارادایم یا گرامر) است؟

درباره انتساب نسبی‌گرایی مفهومی به ویتگنشتاین اختلاف نظرهایی وجود دارد. آنت بیلتسکی (Anat Biletzki (1952) و مویال شاروک (Danièle Moyal-Sharrock) بین نسبی‌گرایی مفهومی و اندیشه ویتگنشتاین تمایز و تعارض قایل می‌شوند. مویال شاروک اتهام نسبی‌گرایی مفهومی را علیه ویتگنشتاین رد می‌کند چرا که به نظر مویال شاروک هرچند ویتگنشتاین وجود یک مبنای عینی بیرون از تمامی تصویر جهان‌ها و چارچوب‌های مفهومی بشری را رد می‌کند، اما او مدعی نیست که تمامی چارچوب‌های مفهومی به شکل یکسان و معادل هم قابل‌پذیرش - اند. مویال شاروک در نهایت سعی دارد از این ادعا دفاع کند که ویتگنشتاین نقطه توقف نسبی - گرایی و رد آن را می‌یابد: در طبیعی‌گرایی‌اش در باب انسان و در مفهوم رفتار مشترک نوع بشر. (مثلاً رک: Moyal-sharrock 2017: 215)

در مقابل، هانس گلاک ویتگنشتاین را حامی نسبی‌گرایی مفهومی می‌داند. هانس گلاک فلسفه متاخر ویتگنشتاین را نوعی نسبی‌گرایی مفهومی می‌داند و این قرائت از ویتگنشتاین را از دو حیث، قرائتی مناسب ارزیابی می‌کند، چرا که اولاً نسبی‌گرایی مفهومی، تالی فاسدهای - به زعم او - نسبی‌گرایی هستی‌شناختی و نسبی‌گرایی معطوف به صدق را ندارد و در ثانی نسبی - گرایی مفهومی به خلاف آن دو موضع، با متن ویتگنشتاین سازگار است.

بر اساس نسبی‌گرایی مفهومی نه ارزش صدق جملات و نه وجود جهان مادی، به انسان و جامعه انسانی وابسته نیست، اثبات یا تحقیق، و تکذیب و رد جمله‌های تجربی وابسته به وجود اشیاء است و مستقل است از این که ما چگونه درباره اشیاء سخن می‌گوییم. صدق این جملات متأثر از قراردادهای زبانی ما نیست. اما در این صورت چه چیز وابسته به زبان و قراردادهای زبانی و چارچوب‌های مفهومی ما است؟ هانس گلاک چنین پاسخ می‌دهد:

اینکه چه جمله‌های تجربی معناداری را می‌توانیم بیان کنیم، در وهله نخست وابسته است به مفاهیم ما، و این به نوبه خود وابسته است به عادات شناختی یا قراردادهای زبانی ما. مفاهیمی که در گفتمان‌های نوعاً متفاوت به کار می‌بریم صرفاً از سوی واقعیت یا تجربه به ما دیکته نشده‌اند. شبکه مفهومی ما تعیین نمی‌کند آیا واقعاً یک واقعیت را حاصل می‌کنیم یا نه، بلکه تعیین می‌کند که چه نوع واقعیتی را می‌توانیم حاصل کنیم. (Glock 2007: 381)

طبق استدلال هانس گلاک، مفهومی‌گرایی مذکور اگر به ایده ذیل ضمیمه شود، نسبی‌گرایی مفهومی حاصل خواهد شد: در پذیرش یک چارچوب مفهومی، گزینه‌های بدیلی نیز وجود

تاملاتی در باب نسبی‌گرایی؛ مطالعه‌ای تطبیقی بین ویتگنشتاین ... (حسین شقاقی) ۹

دارند؛ گزینه‌های بدیلی که نمی‌توان آنها را، از یک نقطه نظر بی‌طرف، در برابر این پرسش مورد ارزیابی قرار داد که آیا آنها چارچوب‌های مفهومی صادق یا عقلانی‌اند یا نه. (رک: Glock 2007: 381-382)

نسبی‌گرایی مفهومی بر مفهوم چارچوب‌های مفهومی مبتنی است و هانس گلاک نیز در نسبت دادن نسبی‌گرایی مفهومی به ویتگنشتاین، به همین مفهوم اتکا می‌کند. او سابقه این مفهوم را به کواین و استراوسون باز می‌گرداند. در فلسفه کواین، چارچوب مفهومی علم وسیله‌ای برای پیش‌بینی تجربه‌های آینده است و در اندیشه استراوسون چارچوب مفهومی شیوه اندیشیدن ما درباره جهان است و وظیفه متافیزیک توصیفی، شفاف کردن این چارچوب است. فیلسوفان بسیاری تحت تاثیر این دو فیلسوف، اصطلاح چارچوب‌های مفهومی را به معنای اصول و مفاهیم بنیادینی که کار فلسفه جستجوی آنهاست، به کار بردند. (رک: Glock 2007: 382)

بنابراین اصطلاح چارچوب مفهومی در تعریف و توصیف نسبی‌گرایی مفهومی، برگرفته از ویتگنشتاین نیست. اما اگر بخواهیم نسبی‌گرایی مفهومی را به ویتگنشتاین نسبت دهیم، مفهومی مشابه با چارچوب مفهومی را می‌توان در آثار ویتگنشتاین یافت: گرامر. گرامر در آثار ویتگنشتاین متاخر محدود به معنای اصطلاحی این کلمه نیست، بلکه قواعد نحوی، منطقی و عمل‌گرایانه را دربرمی‌گیرد. (رک: Glock 2007: 382) گرامر در بیان ویتگنشتاین به طور کلی عبارت است از هر قانون و قاعده‌ای که تعیین می‌کند چه چیز در یک زبان معنادار است.

گرامر (دستور زبان) به طور معمول به معنای مجموعه قواعد نحوه کاربرد صحیح نحوی و سمانتیکی است، و در بیان ویتگنشتاین شبکه‌ای از قواعد است که تعیین می‌کنند چه چیز در زبان معنادار است و چه معنادار چیز نیست. این مفهوم در دوره متاخر اندیشه ویتگنشتاین، جایگزین مفهوم خشک‌تر منطق در رساله منطقی فلسفی است. مفهوم منطق در رساله چارچوب و ساختار زبان و جهان را فراهم می‌کرد. در پژوهش‌های فلسفی: «ذات در گرامر بیان می‌شود» (Wittgenstein 1958: § 371) و «گرامر می‌گوید هر چیز چه نوع عینی است. (الهیات به مثابه گرامر)» (Wittgenstein 1958: § 373) قواعد گرامر صرفاً یک سری دستورالعمل‌های فنی و آموزشی برای نحوه کاربرد صحیح کلمات و جملات نیستند، بلکه آنها بیانگر بایدها و نبایدهای زبان معنادارند. (رک: Biletzki & Mater 2018)

در فلسفه ویتگنشتاین متاخر سه روایت گلاک-بین دو چیز باید تفکیک قائل شد تا تصویری مناسب از نسبی‌گرایی مفهومی او حاصل شود: صدق و گرامر. از میان این دو یکی

وابسته به واقعیت است و دیگری وابسته به انسان. در اندیشه ویتگنشتاین ارزش صدق گزاره تجربی، وابسته است به چگونگی واقعیت، و در مقابل گرامر عنصری من‌عندی (arbitrary) است، به این معنا که متوجه و متمرکز بر واقعیت نیست و از این رو نمی‌توان درست و غلط، و صادق و کاذب را، به معنای فلسفی، در باره کلیت گرامر به کار برد. (رک: Glock 2007: 382) به تعبیر خود ویتگنشتاین، گرامر قوام‌بخش معنا است، گرامر منشاء معنا و پاسخگوی واقعیت نیست: گرامر به هیچ واقعیتی پاسخگو نیست. این قواعد گرامری است که معنا را تعیین می‌کنند (قوام می‌دهند) و بنابراین خود این قواعد منشاء معنایی نیستند، و در این حد، من‌عندی‌اند. (Wittgenstein 1974: § 184) (arbitrary)

بر این مبنا، فلسفه متاخر ویتگنشتاین مجالی را فراهم می‌کند برای کثرت و تنوع و تمایز در «صورت‌های بازنمایی» (forms of representation) و نمادپردازی: (symbolism) مثلاً کثرت در انواع شیوه‌های بدیل شمارش، محاسبه، و اندازه‌گیری. این صورت‌ها و نمادپردازی‌های بدیل، از نگاه ویتگنشتاین تقدم و فضیلتی بر یکدیگر ندارند، مگر تقدم عمل‌گرایانه که وابسته است به علایق و اهداف معین انسان‌ها و جوامع مختلف: «یک نمادپردازی به خوبی دیگری است؛ هیچ نمادپردازی‌ای ضروری نیست.» (Wittgenstein 1979: 22 qtd in Glock 2007: 383) با التفات به این که گرامر یکی از مقومات زبان است و عنصر صدق یک زبان وابسته به واقعیت است، فهم بین بازی‌های زبانی ناممکن نیست. گلاک بر همین اساس نسبی‌گرایی مفهومی را -که یکی از مصادیق آن، به باور گلاک، ایده بازی‌های زبانی ویتگنشتاین است- مقتضی عدم امکان فهم بین چارچوب‌های مفهومی و زبانی نمی‌داند.

۵. مویال شاروک: رد عنوان نسبی‌گرایی مفهومی به اندیشه ویتگنشتاین و کوهن

مویال شاروک سعی دارد اندیشه ویتگنشتاین متاخر را نزدیک به قیاس‌ناپذیری کوهن تفسیر کند و مدعی است قیاس‌ناپذیری معضلی برای فهم نیست. او سعی دارد نشان دهد که از نگاه کوهن و ویتگنشتاین مفاهیم با جهان پیوند می‌خورند. همچنین او شمول عنوان نسبی‌گرایی مفهومی را نیز بر اندیشه این دو فیلسوف رد می‌کند چرا که هر چند این دو وجود یک مبنای عینی بیرون از تمامی تصویر جهان‌ها و چارچوب‌های مفهومی بشری را رد می‌کنند، هیچ کدام مدعی نیستند که تمامی چارچوب‌های مفهومی به شکل یکسان و معادل هم قابل پذیرش است.

تاملاتی در باب نسبی گرایی؛ مطالعه‌ای تطبیقی بین ویتگنشتاین ... (حسین شقاقی) ۱۱

او در نهایت سعی دارد از این ادعا دفاع کند که از بین این دو صرفاً ویتگنشتاین نقطه توقف نسبی گرایی را می‌یابد: در طبیعی گرایی اش. (رک: Moyal-Sharrock 2017: 215)

در ابتدا به بررسی مساله قیاس ناپذیری در بیان مویال شاروک می‌پردازیم. به بیان مویال شاروک معضل ادعایی در باب قیاس ناپذیری این است که قیاس ناپذیری مانع از فهم است. مساله این است که اگر تبیین‌های ما از جهان وابسته به زبانی‌اند که در آن بیان می‌شوند، و از این رو نسبی‌اند، آنگاه جوامع زبانی متفاوت چگونه تبیین‌های یکدیگر را می‌فهمند؟

مویال شاروک این مساله را ناشی از انتظاری ناممکن در ارتباط با معرفت می‌داند. او برای بیان مقصود خود از این انتظار نابجا و ناممکن از تامس نیگل یاد می‌کند. تامس نیگل اصطلاحی دارد که می‌توان آن را نماینده نگاه خاص و شایعی به مفهوم «عینیت» دانست: «نگریستن از هیچ‌جا» (view from nowhere) این اصطلاح ناظر به تفاوتی است که بین ادراک خود از یک سو و آنچه واقعی می‌پنداریم وجود دارد. مثلاً دمای یک اتاق ممکن است برای یک فرد خنک و برای دیگری گرم باشد، و حال آنکه دمای آن اتاق را به خودی خود چیزی مستقل از این ادراکات می‌دانیم. بنابراین دو گونه کیفیت را به اجسام نسبت می‌دهیم، کیفیات و صفاتی که با تغییر موضع مدرک تغییر می‌کنند و کیفیات و صفاتی که با چنین تغییری تغییر نمی‌کنند و کیفیات دوم کیفیات عینی نامیده می‌شوند. توماس نیگل یک فرایند سه مرحله‌ای را برای رسیدن به کیفیات عینی اشیا مطرح می‌کند: (۱) تشخیص (یا فرض) اینکه ادراک ما معلول تاثیر اشیا محیط بر بدن ماست، (۲) تشخیص (یا فرض) اینکه آن چیزها بدون ادراک ما می‌توانند وجود داشته باشند و از این رو ماهیت آنها لزوماً شبیه به ادراک ما از آنها نیست، (۳) دریافتی از ماهیت واقعی آنها، مستقل از هر چشم انداز و موضع ادراکی‌ای، شکل دهیم. این چیزی است که نیگل آن را دیدن از هیچ‌جا می‌نامد.^۳ (رک: Nagel 1986: 14 qtd in: Reiss & Sprenger 2020)

مویال شاروک می‌گوید از نگاه ویتگنشتاین و توماس کوهن، عینیت به معنای مدنظر توماس نیگل وجود ندارد. چرا که نگریستن از هیچ‌جا، مقتضی فقدان جایی است که نگاه ما از آنجا رخ می‌دهد؛ یعنی فقدان یک چشم‌انداز. این بدین معنا نیست که بدون یک چشم‌انداز هیچ چیزی وجود ندارد، بلکه بدین معنا است که چیزی نیست که بتوان آن را نگاه نامید. (رک: Moyal-

(Sharrock 2017: 216)

حذف چشم‌انداز، دقیقاً نقطه مرکزی مفهوم عینیت از نگاه تامس نیگل است: زیرا واقعیت ادراک شده (perceived) ضرورتاً واقعی است تحریف شده، و هرگونه تبیین و توضیح و توصیف حاصل از آن نیز به همان اندازه تحریف شده و ذهنی (سوبژکتیو) خواهد بود. از این

منظر، تلاش فیلسوفان این بوده که به سمت عینی شدن حرکت کنند، البته نه به این معنا که عنصر بیننده را حذف کنند، چرا که حذف بیننده فعالیت معرفتی را به کلی ویران خواهد کرد، بلکه سعی داشته‌اند که دخالت بیننده را در عمل تبیین حذف کنند. فیلسوفان حامی چنین ایده‌ای در جستجوی تبیینی بوده‌اند که تا جای ممکن غیرشخصی (impersonal) (بدون فاعل) باشد. از این رو آنها در جستجوی یک زبان مبنایی یا «دایره واژگان راجع به داده حسی خام» بوده‌اند که متشکل از واژگانی باشد که به شیوه‌ای مستقل از نظریه، با جهان در پیوند باشد؛ زبانی که توصیفی از جهان ارایه کند که بی‌طرف و مستقل از ذهن باشد، تا بتوان از طریق آن نظریه‌ها و توصیف‌های علمی وابسته به ذهن را ارزیابی کرد. (رک: Moyal-Sharrock 2017: 216-217)

نزد ویتگنشتاین و کوهن، فیلسوفانی که چنین تلاشی انجام داده‌اند، در جستجوی زبانی بی‌فایده و بدون کاربرد بوده‌اند.

قیاس‌ناپذیری به معنایی که مطرح شد مانع ترجمه‌پذیری کامل است اما مانع فهم‌پذیری، ارتباطات، امکان مقایسه و امکان یادگیری نیست، و اساساً برای فهم حاجت به ترجمه نیست. بنابراین هرچند ترجمه دقیق بین دو چارچوب مفهومی ممکن نیست و در فرایند ترجمه از یک زبان به زبان دیگر، چیزهایی از دست می‌رود، اما می‌توان از طریق تفسیر، هرمنوتیک و بازتعبیر (paraphrase) به آنچه در فرایند ترجمه از دست رفته است، نزدیک شد. وجود تفاوت مفهوم‌هایی مثل سعادت (happiness) و آسمان در یونانی و انگلیسی صحیح است ولی مساله اینجا است که ما این تفاوت را از کجا می‌فهمیم. ما این تفاوت را با تکیه به این واقعیت تشخیص می‌دهیم که مابقی هر دو زبان بر ما به قدر کفایت شفاف است. از نگاه کوهن، در احکام مقایسه‌ای باورهای مشترک به مثابه سکویی عمل می‌کنند که از آن بتوان باورهای نامشترک و بیگانه را تشخیص داد و ارزیابی کرد، هرچند نتوان کاملاً فهمید و ترجمه کرد. (رک: Kuhn 2000: 45 & Moyal-Sharrock 2017: 218)

از نگاه ویتگنشتاین نیز برداشت‌های متفاوت از واقعیت در فرهنگ‌های متفاوت مانع نیست از امکان ورود به فعالیت‌های بیگانه و درک معنای آنها. بنابراین ویتگنشتاین و کوهن همپوشانی بین زبان‌ها را تایید می‌کنند و از این طریق ارتباطات، مقایسه و فهم بین آنها را ممکن می‌دانند. اما برای چیزی همچون امتزاج افق گادامری به چیزی بیشتر نیاز است: هم بر اساس دیدگاه‌های ویتگنشتاین و هم بر اساس آراء کوهن، چیزی شبیه تغییر کیش یا تغییر هویت فرهنگی (conversion) باید حاصل شود، تغییر کیشی که در آن کل جهان-تصویر (world picture)

تاملاتی در باب نسبی‌گرایی؛ مطالعه‌ای تطبیقی بین ویتگنشتاین ... (حسین شقاقی) ۱۳

فرد همچون جهان-تصویر دیگری شود. برای اینکه چنین اتفاقی رخ دهد باید مشارکت در فعالیت‌های دیگران رخ دهد. به همین خاطر است که ویتگنشتاین در کتاب در باب یقین اظهار می‌کند که در بحث با فردی که به جای فیزیک‌دان با پیشگوها مشورت می‌کند، تا جای ممکن دلایلی مطرح می‌شود اما نهایتاً آنچه رخ می‌دهد متقاعدسازی (persuasion) است. (رک: Moyal-Sharrock 2017: 218-219 & Wittgenstein 1969: § 92 & 612)

۶. تفسیر مویال شاروک از نسبی‌گرایی مفهومی و نسبت آن با ویتگنشتاین و کوهن

مویال شاروک تعریف نسبی‌گرایی مفهومی را مورد تامل قرار می‌دهد و سپس سعی می‌کند نشان دهد هر یک از ویتگنشتاین و کوهن در ارتباط با هر تعریف چه موضعی دارند. مویال شاروک در ابتدا بر مساله صدق و نسبت آن با چارچوب مفهومی تاکید می‌کند و مدعی می‌شود بسیاری با تاکید بر اینکه ویتگنشتاین و کوهن صدق را وابسته به چارچوب مفهومی می‌کنند، این دو را حامی نسبی‌گرایی مفهومی می‌دانند، چرا که چارچوب‌های موجود ما را به صدق نزدیک‌تر نمی‌کنند، بلکه آنها صرفاً چارچوبی‌اند در کنار سایر چارچوب‌ها (یا تصویر جهانی‌اند در کنار سایر تصویر-جهان‌ها). (رک: Moyal-sharrock 2017: 223)

سپس مویال شاروک سعی می‌کند این اتهام نسبی دانستن صدق (به خاطر اتکای صدق به چارچوب مفهومی) را هم از ویتگنشتاین و هم از کوهن رفع کند. مویال شاروک چنین استدلال می‌کند که قیاس ناپذیری کوهن مانع از فهم‌پذیری نیست و فهم‌پذیری مستلزم قابل قبول بودن (acceptability) نیست، چرا که فهم سمانتیک تعارض بین پارادایم‌ها را حذف نمی‌کند. کوهن مانعی نمی‌بیند که تر برچسب «صدق» کاربرد درون‌نظریه‌ای (intra-theoretical use) داشته باشد. (Kuhn 2000: 160) به بیان مویال شاروک کوهن با این نگرش پوپری موافق است که هر نظریه‌ای در زمان خود صادق دانسته می‌شود و سپس کاذب از آب در می‌آید. ویتگنشتاین نیز همچون کوهن بیرون از چارچوب معنای دوم از نسبی‌گرایی قرار می‌گیرد. هرچند ویتگنشتاین به سایر فرهنگ‌ها توجه دارد ولی او بعضی باورها را درست نمی‌داند و بعضی رفتارها را انسانی یا متعارف نمی‌داند، و اقوامی را که یقینی‌های متعارف زمانه و جامعه او را ندارند، گاه دیوانه و مجنون می‌خواند. (رک: Moyal-Sharrock 2017: 224-225)

مویال شاروک سپس می‌گوید اما درباب مساله عینیت چه؟ اگر عینیت را به معنای مطلق‌گرایانه و مستقل از انسان تعریف کنیم، ویتگنشتاین و کوهن هر دو باید نسبی‌گرا دانسته

شوند. اما اگر نگاه‌مان به عینیت عمیق‌تر و انسانی‌تر باشد، ویتگنشتاین و کوهن را صرفاً به شرطی می‌توان نسبی‌گرا دانست که وجود یک مبنا را که تمام معارف بشری به نحو منطقی بر آن متکی باشند، انکار کنند. هم ویتگنشتاین و هم کوهن، عینیت را در پیوند با فرهنگ (culture-linked) می‌دانند. (Moyal-Sharrock 2017: 225)

سپس مویال شاروک تعریف دیگری از نسبی‌گرایی مفهومی را مطرح می‌کند: هیچ مبنای همه‌شمولی برای دعاوی معرفتی وجود ندارد. سپس مویال شاروک استدلال می‌کند که صرفاً ویتگنشتاین (و نه کوهن) را می‌توان از این مورد تبرئه کرد زیرا از نگاه ویتگنشتاین یک مبنای به نحو همه‌شمول عینی برای دعاوی معرفتی وجود دارد، و در اینجا مقصود از «همه‌شمول» به معنای «انسانی» است و نه «فراانسانی» و نه چیزی که بین «همه جهان‌های ممکن» مشترک است، بلکه مقصود چیزی است که بین صورت‌های زندگی انسانی مشترک است. (Moyal-Sharrock 2017: 224)

اما چرا در این معنا از نسبی‌گرایی مفهومی کوهن نسبی‌گرا محسوب می‌شود؟ مویال شاروک برای استدلال به نفع این ادعا مقایسه کوتاهی را بین کوهن و کانت ارائه می‌کند. به بیان مویال شاروک شباهت کوهن با کانت این است که کوهن از مقولات مشترک طبقه‌بندی صحبت می‌کند که شرط توصیف جهان‌اند؛ یک پیش‌شرط پیمانه‌ای ذهنی برای داشتن باور. اما کوهن از این حیث با کانت متفاوت است که کانت‌گرایی او پساداروینی و تکامل‌گرایانه است. کوهن پیمانه‌های طبقه‌بندی را پیش‌ازبانی می‌داند و حیوانات را دارای چنین پیمانه‌ای می‌داند. از این رو موضع او تفاوت مهمی با دیدگاه کانت دارد: مقولات از نگاه او متغیراند؛ هم در مقایسه یک جامعه با جامعه دیگر و هم در یک جامعه از زمانی به زمان دیگر. (Kuhn 2000: 264 & Moyal-Sharrock 2017: 226) بنابراین نزد کوهن هیچ مبنای همه‌شمولی وجود ندارد.

اما به ادعای مویال شاروک- ویتگنشتاین چنین مبنای همه‌شمولی را می‌پذیرد و آن را در مفهوم رفتار مشترک نوع بشر ارائه می‌کند. مویال شاروک استعاره رودخانه ویتگنشتاین (در بند ۹۹ از کتاب در باب یقین) را یادآور می‌شود. از نگاه ویتگنشتاین بستر رودخانه‌ی اندیشه‌های ما متشکل است از دو دسته عنصر: (۱) ماسه‌هایی که هر از گاهی شسته می‌شوند و گاه ته‌نشین می‌شوند، و (۲) سنگ سختی که تغییر نمی‌کند. این دسته دوم زیربنای هر مساله و هر اندیشه‌ای است؛ مثلاً: «من بدنی دارم»، «جهان وجود دارد»، «انسان احساسات خود را بیان می‌کند» و ... بنابراین اگر احیاناً با قومی مواجه شویم که برغم شباهت بسیار به انسان‌ها، هیچ بیان احساساتی نداشته باشند، آنگاه باید بپذیریم که با انسان‌ها مواجه نشدیم. زیرا این که «انسان‌ها احساسات را

تاملاتی در باب نسبی‌گرایی؛ مطالعه‌ای تطبیقی بین ویتگنشتاین ... (حسین شقاقی) ۱۵

بیان می‌کنند» زیربنای تفکر انسان است و از این رو یکی از سه تعبیر مویال شاروک - «یقینی‌های همه‌شمول» است. یقینی‌های همه‌شمول، به لحاظ منطقی یا گرامری، پی هر چیزی - اند که هر انسان متعارفی می‌تواند درباره هم‌نوعانش بگوید یا بیان‌دیشد. (مقصود از همه‌شمول در اینجا چیزی است مشترک بین جهان انسانی و نه مشترک در همه جهان‌های ممکن). (رک: Moyal-Sharrock 2017: 226)

به بیان مویال شاروک در اندیشه ویتگنشتاین یقینیات همه‌شمول، مشروط‌اند به فکت‌هایی از طبیعت که به نحو همه‌شمول مبنایی‌اند. این فکت‌ها شامل چیزی‌اند که ویتگنشتاین آن را «رفتار مشترک نوع بشر» (common behavior of mankind) می‌نامد، مثلاً: ما موجوداتی هستیم که متولد می‌شویم و می‌میریم، به شکل بالقوه از دوره نوزادی تا بزرگسالی رشد و تکامل پیدا می‌کنیم، به آب و غذا و استراحت نیاز داریم، در جهانی زندگی و تعامل می‌کنیم که موجودات دیگری در آن ساکن‌اند، زبان را به کار می‌بریم، احساسات و هیجاناتی داریم و آنها را بیان می‌کنیم و ... این فکت‌ها به نحو منطقی، مفاهیم و گرامر هر انسانی را مشروط می‌کنند. ویتگنشتاین می‌گوید رفتار مشترک نوع بشر نظام ارجاع است که به وسیله آن زبان بیگانه را تفسیر می‌کنیم. (رک: Wittgenstein 1958: § 206) در اینجا مقصود او از زبان بیگانه هر زبان بشری است. بنابراین رفتار مشترک نوع بشر نظام ارجاع هر زبان بشری است. این نظام ارجاع، حد یقف و نقطه پایانی نسبی‌گرایی را علامت‌گذاری می‌کند. (رک: Moyal-Sharrock 2017: 227)

۷. ارزیابی دعاوی گلاک

بر اساس آنچه بیان شد، هانس گلاک مدعی است نسبی‌گرایی مفهومی لزوماً مانع از فهم یک چارچوب مفهومی از منظر چارچوب مفهومی دیگر نیست. او قیاس‌ناپذیری کوهن را مانع از فهم یک پارادایم از منظر پارادایم دیگر می‌داند ولی اندیشه متاخر ویتگنشتاین و به ویژه ایده گرامر او را مانع از فهم یک بازی زبانی از منظر بازی زبانی رقیب نمی‌داند. دعوی دیگر هانس گلاک این است که توماس کوهن حامی قرائتی رادیکال از نسبی‌گرایی مفهومی است که امکان فهم دعاوی و جملات یک پارادایم و چارچوب مفهومی را برای کسانی که چارچوب مفهومی متفاوتی دارند، ناممکن می‌کند.

چنانکه در بخش ۴ این مقاله بیان شد به نظر گلاک نسبی‌گرایی مفهومی ما را ملزم به پذیرش نسبی‌شدن صدق در نسبت با چارچوب مفهومی نمی‌کند، بلکه آنچه وابسته به

چارچوب مفهومی و زبانی ما است، عبارت است از اینکه چه جمله‌های معناداری را می‌توانیم به کار ببریم. اما این ادعای گلاک در باب نسبی‌گرایی مفهومی قابل تامل و تردیدپذیر است. چرا که هرچند قلمرو صدق از قلمرو معنا، به ویژه با استدلال فرگه، مستقل است، اما خود فرگه به ما آموخت که مسیر راه‌یابی بین عبارات زبان و مرجع و مصداق آنها، معانی این عبارات است. مسیر بین کلمه و مصداق از منظر جریان اولیه فلسفه تحلیلی (راسل، ویتگنشتاین در رساله منطقی فلسفی و پوزیتیویست‌های منطقی) واحد است و در فلسفه پساتحلیلی ویتگنشتاین متاخر و حامیان او متکثر است. اما در هر صورت ارتباط بین مصداق و زبان از مسیر معنا حاصل می‌شود. بنابراین اگر معنا وابسته به چارچوب مفهومی باشد، ناگزیریم که مصداق را نیز مشمول چنین وابستگی‌ای بدانیم، و از این رو استقلالی که گلاک برای مصداق مفروض گرفته، در عین پذیرش وابستگی معنا به چارچوب مفهومی، قابل دفاع نیست.

دعوی دیگر هانس گلاک این است که توماس کوهن حامی قرائتی رادیکال از نسبی‌گرایی مفهومی است که (به خلافِ -به ادعای گلاک- نسبی‌گرایی مفهومی ویتگنشتاین) امکان فهم دعاوی و جملات یک پارادایم و چارچوب مفهومی را برای کسانی که چارچوب مفهومی متفاوتی دارند، ناممکن می‌کند. به نظر می‌رسد این ادعای هانس گلاک نیز قابل تشکیک است. توماس کوهن، در کنار هانسن، فایریند و تولمن، از جمله اولین فیلسوفان علم است که متأثر از ویتگنشتاین چرخش تاریخی‌گرایانه را در فلسفه علم به آنها نسبت می‌دهند. (Kindi 2017: 592) اگر به این رویکرد تاریخی کوهن توجه کنیم، تصدیق خواهیم کرد که پارادایم‌های علمی به شکل مستقل و موازی از هم شکل نمی‌گیرند، بلکه پیدایش و تقویت یک پارادایم جدید از دل بحران در فرایند علم متعارف و عادی (normal science) پارادایم قبلی ایجاد می‌شود. (رک: Bird 2018) در جریان این جابجایی پارادایم‌ها بعضی از اصطلاحات پارادایم قبلی در پارادایم جدید حفظ می‌شوند ولی جایگاه جدیدی پیدا می‌کنند، و به تبع این جایگاه جدید، نسبت‌های بین این اصطلاحات قدیمی تغییر خواهد کرد و از آنجا که کوهن نسبت به معنای هر اصطلاح نگرشی کل‌گرایانه دارد، اصطلاحات معانی در پارادایم جدید معانی جدید حاصل می‌کنند. اما این سیر تغییر معانی از دل فرایند تضعیف پارادایم سابق و ناکارآمدی آن در حل مسائل و بحران‌های پیش رو حاصل می‌شود و از این رو شکل‌گیری معانی جدید برای اصطلاحات قدیمی در پارادایم جدید، از منظر حامی پارادایم سابق غیرقابل فهم نیست، ولو این که او با صدق دعاوی مطرح در پارادایم جدید موافق نباشد.

۸. بررسی دعاوی مویال شاروک

به نظر می‌رسد مویال شاروک با التفات به سیر تاریخی مذکور در انتهای بخش قبلی مقاله، فهم بین‌پارادایم‌ها را ممکن می‌داند. گفتیم از منظر مویال شاروک قیاس‌ناپذیری کوهن مانع فهم‌پذیری، ارتباطات، امکان مقایسه و امکان یادگیری نیست بلکه می‌توان از طریق تفسیر، هرمنوتیک و بازتعبیر (paraphrase) به آنچه در فرایند ترجمه از دست رفته است، نزدیک شد. (رک: Moyal-Sharrock 2017: 218) در دو چارچوب زبانی تفاوت‌هایی وجود دارد، ولی باقی این دو زبان شباهت‌های ممکن‌ی نیز وجود دارند که با تکیه بر آنها می‌توان فهم را بنا کرد.

اما از سوی دیگر مویال شاروک سعی دارد از این ادعا دفاع کند که نه ویتگنشتاین و نه کوهن به نسبی بودن صدق باور ندارند. او –چنان که در بخش ۶ گذشت– استدلال می‌کند که کوهن فهم بین‌پارادایم‌ها را ممکن می‌داند ولی این فهم دلیل بر پذیرش صدق نیست. نکته قابل طرح در برابر مویال شاروک این است که نسبی‌گرایی معطوف به صدق با چنین مطلبی نفی نمی‌شود. همانطور که خود مویال شاروک نیز متذکر شده است کوهن صدق را به شکل درون نظریه‌ای مطرح می‌کند. به عبارت دیگر صدق از نگاه کوهن متاخر از نظریه است. بنابراین ما ابتدا یک نظریه را می‌پذیریم و سپس صدق به اقتضای هستی‌شناسی مقبول این نظریه دارای معیار می‌شود و معیاری همه‌شمول برای صدق که مشترک تمامی نظریات باشد وجود ندارد. مویال شاروک متذکر می‌شود که کوهن این نگرش پوپری در باب صدق را تایید می‌کند که هر نظریه در زمان سیطره و مقبولیت خود صادق دانسته می‌شود و سپس کاذب از آب در می‌آید. اما نکته اینجا است که این که یک نظریه بعد از دوران سیطره خود بر جامعه علمی، کاذب از آب در می‌آید، وابسته است به حاکم شدن پارادایم جدید در جامعه علمی و به تبع آن پذیرش معیارهای جدید برای صدق.

مویال شاروک در دفاع از این ادعا که ویتگنشتاین حامی نسبی‌گرایی نیست به فقرات ۱۵۵، ۲۱۷ و ۴۲۰ از کتاب در باب یقین استناد می‌کند (رک: Moyal-Sharrock 2017: 225)؛ و اظهار می‌کند که ویتگنشتاین در این فقرات افراد و اقوامی را که یقینی‌های متعارف زمانه و جامعه او را ندارند، دیوانه و مجنون می‌خواند. مویال شاروک سعی دارد از این موارد به نفع این ادعا استفاده کند که ویتگنشتاین بعضی از چارچوب‌های زبانی و فرهنگی را برتر از چارچوب‌های زبانی و فرهنگی دیگر می‌داند و خود این دال بر این است که ویتگنشتاین به نسبی بودن معیارهای صحت و صدق باورها التزام ندارد. اما آیا این فقرات ادعای مویال شاروک را تایید می‌کنند. ویتگنشتاین در فقره ۲۱۷ در باب کسی صحبت می‌کند که می‌گوید تمامی محاسبات ما

غیر یقینی است و از این رو نمی‌توانیم به هیچ یک از آنها اتکا کنیم چرا که ممکن است اشتباه باشند. (Wittgenstein 1969: § 217) در اینجا اتفاقاً ویتگنشتاین در مقام انتقاد از همه‌شمول‌گرایی و مطلق‌گرایی دکارتی در باب معیار صدق معرفت است. از نگاه ویتگنشتاین اگر در باورهای روزمره و نیز در تعاملات علمی خود معیار یقین دکارتی را بپذیریم، هم زندگی روزمره و هم فعالیت تخصصی علمی ناممکن خواهد شد، و از این رو از سوی اطرافیانمان به جنون متهم خواهیم شد.

همین نکته درباره فقره ۱۱۵ و ۴۲۰ از کتاب در باب یقین نیز صادق است و ارجاع ویتگنشتاین به یقینی‌های مور در فقره ۱۱۵ دال بر همدلی با مور است در مخالفت با معیارهای دکارتی برای یقین. ویتگنشتاین در این فقرات در مقام بیان وضع عرفی و متعارف انسان؛ از جمله وضع عادی و عرفی خودش است. یعنی خود را درون یک چارچوب مفهومی مقبول تصور می‌کند و می‌گوید از منظر ما رد یقینیات مقبول فرهنگ و بازی زبانی ما جنون‌آمیز به نظر می‌رسد و این موضوع استدلال نظری نیست. از این منظر اندیشه ویتگنشتاین در مقام فیلسوف (و نه در مقام فردی درون یک اجتماع فرهنگی با وضع عرفی مشابه سایر افراد) مشمول عنوان نسبی‌گرایی مفهومی قرار می‌گیرد، آن هم نه صرفاً در باب صدق باورها و معارف، بلکه همچنین در باب درستی و حقانیت هنجارها.

اتفاقاً همین نکته از ابعاد تاثیرگذار اندیشه ویتگنشتاین بر قیاس‌ناپذیری پارادایم‌های علمی در اندیشه کوهن محسوب می‌شود. انتقال از یک پارادایم به پارادایم دیگر، از نگاه کوهن، موضوع استنتاج منطقی و عقلانی نیست. برخی، در مقام انتقاد از کوهن و ویتگنشتاین، این نوع نسبی‌گرایی را در اندیشه کوهن و ویتگنشتاین دفاعیه‌ای از غیرعقلانی شدن (irrationality) تغییر پارادایم‌ها (و تغییر بازی‌های زبانی) دانسته‌اند. اما در پاسخ باید گفت این غیرعقلانی شدن اصلاً یک فاجعه فلسفی نیست (رک: Kindi 2017: 597) و انتقادی بر اندیشه این دو فیلسوف محسوب نمی‌شود، چرا که اساساً یکی از دعاوی مهم این دو فیلسوف این است که عقلانیت درون یک چارچوب مفهومی شکل می‌گیرد.

مویال شاروک مجدداً سچنان که در بخش ۶ گذشت - در مقام رد نسبی‌گرایی از اندیشه ویتگنشتاین و کوهن مدعی است آنها عینیت را وابسته به معیار می‌دانند، و آن معیار فرهنگ است! این استدلال مویال شاروک در رد نسبی‌گرایی مقبول نیست چرا که وابستگی عینیت و صدق و صحت به فرهنگ به معنای حاکمیت یک معیار واحد در باب عینیت و صدق باورها و

تاملاتی در باب نسبی گرایی؛ مطالعه‌ای تطبیقی بین ویتگنشتاین ... (حسین شقاقی) ۱۹

صحت هنجارها نیست، چرا که فرهنگ چیز واحدی نیست و مصادیق آن متنوع است و اساساً همین وابستگی منشاء نسبی شدن است.

در بخش ۶ گذشت که مویال شاروک در مقام نفی نسبی گرایی از اندیشه ویتگنشتاین از بند ۹۹ از کتاب در باب یقین یاد می‌کند که ویتگنشتاین بستر رود را دارای دو بخش می‌داند که یکی از این دو بخش متغیر نیست. با رجوع به بند مربوطه در می‌یابیم که ویتگنشتاین تغییر در بخش سخت بستر رود را مطلقاً نفی نمی‌کند بلکه می‌گوید این بخش در معرض تغییر نیست یا در معرض تغییر ادراک‌پذیر نیست. (رک: Wittgenstein 1969: § 99). جالب اینجا است که خود مویال شاروک در کتابی که در تفسیر کتاب در باب یقین ویتگنشتاین نگاشته است متذکر شده است که عبارت تغییر غیرقابل ادراک دال بر دست‌کم جلوه دادن و بی‌اهمیت شمردن واقعیت‌هایی که می‌توانند به تغییر تصویر جهان ما منجر شود، نیست. (Moyal-Sharrock 2004: 146)

همچنین گفتیم که مویال شاروک به ایده ویتگنشتاینی «رفتار مشترک بشر» (برای نفی عنوان نسبی گرایی از اندیشه ویتگنشتاین) اشاره می‌کند. مویال شاروک استعاره رودخانه ویتگنشتاین را یادآور می‌شود. مویال شاروک می‌گوید این که «انسان‌ها احساسات را بیان می‌کنند» زیربنای تفکر انسان است و از این رو یکی از «یقینی‌های همه‌شمول» است. او متذکر می‌شود که مقصود از همه‌شمول در اینجا چیزی است مشترک بین جهان انسانی و نه مشترک در همه جهان‌های ممکن. (رک Moyal-Sharrock 2017: 226) اما مساله این است که از کجا معلوم بیان احساسات ما سنگی سختی است که هیچگاه تغییر نمی‌کند؟ اگر نگاه تکاملی به زیست انسان را بپذیریم، آیا همواره اجداد انسان‌ها مانند ما بیان احساسات داشتند؟ آیا اصلاً همواره اجداد ما بیان احساسات داشته‌اند؟ آیا بیان احساسات در نسل ما دوام خواهد آورد؟ به نظر می‌رسد خوانش‌هایی که اندیشه ویتگنشتاین را همسو با نظریه تکامل قرائت می‌کنند، با متن خود ویتگنشتاین، و حتی با استعاره رودخانه، بهتر سازگاری دارند. (از جمله رجوع کنید به قرائت کانفیلد در Canfield 2007 & Canfield 1996) با توجه به مطالب فوق، دعوی هانس گلاک در باب انتساب اندیشه ویتگنشتاین و کوهن به نسبی گرایی مفهومی در مقایسه با دعوی مویال شاروک مستدل‌تر به نظر می‌رسد.

۹. چارچوب‌های پیش‌سازبانی، کوهن و ویتگنشتاین

در بخش ۶ مقاله گذشت که کوهن پیمانه‌های طبقه‌بندی ذهنی را می‌پذیرد و آنها را پیش‌سازبانی (و در عین حال متغیر) می‌داند. هرچند به نظر کوهن پیمانه طبقه‌بندی (taxonomic module) مورد

نظر او، از جنس باور (belief) نیست، اما به گفته او پیش شرط داشتن باور بر خورداری از پیمانه طبقه‌بندی یا پیمانه ذهنی است؛ یعنی حالتی از ذهن که مشخص می‌کند چگونه باورهای را می‌توان پذیرفت. کوهن تصریح می‌کند که چنین مقولات ذهنی‌ای پیش‌ازبانی‌اند. (رک: Kuhn 2000: 94)

مفروض گرفتن پیمانه‌های طبقه‌بندی یا به تعابیر دیگر، چارچوب‌ها یا مقولات، به نحو پیش‌ازبانی، در اندیشه کوهن، در هرگونه مطالعه تطبیقی بین اندیشه‌های کوهن و ویتگنشتاین باید مورد ملاحظه قرار گیرد. چرا که چنین باوری با اندیشه ویتگنشتاین در تضاد است. ویتگنشتاین نسبت به هرگونه عنصر پیش‌ازبانی نظری موضع مخالف دارد و اساساً یکی از مشخصه‌های اندیشه متاخر او، و به ویژه کتاب تحقیقات فلسفی رد عناصر نظری و فکری‌ای است که به شکل پیش‌ازبانی مفروض گرفته شوند. (رک: Wittgenstein 1958: § 342-344 & Hacker 2019: 221 & Glock 1996: 361-362)

ممکن است چنین موضعی خلاف شهود به نظر برسد، چرا که آشکار است ما انسان‌ها، به خلاف سایر جانداران، پیش از ورود به زبان از مواهبی بهره می‌بریم که اکتساب زبان را برای ما ممکن کرده است. ویتگنشتاین منکر این مواهب طبیعی نیست، اما این مواهب چیزی بیش از مجموعه‌ای از استعدادها نیستند (رک: Canfield 1996) و مقوله‌بندی جهان گام به گام با اکتساب و یادگیری زبان مادری حاصل می‌شود. البته باید اینجا به این نکته توجه داشت که مقصود از رد عنصر نظری پیش‌ازبانی، عنصری است که بر زبان طبیعی تقدم دارد، و از این رو ویتگنشتاین در رد عنصر ذهنی پیش‌ازبانی تفاوتی بین اندیشه غیرزبانی و زبان ذهنی یا زبان اندیشه قایل نیست. بنابراین از این حیث فلسفه علم کوهن با فلسفه زبانی ویتگنشتاین تفاوت مهمی دارد. کوهن چارچوب مفهومی‌ای را مفروض می‌گیرد که مقدم بر زبان طبیعی است ولی ویتگنشتاین با مفروض گرفتن هرگونه اندیشه، چارچوب مفهومی و مقولات نظری مقدم بر زبان طبیعی مخالف است.

در مواجهه با مساله نسبی‌گرایی با دو پرسش مواجهیم: (۱) چه چیز نسبی می‌کند؟ (۲) چه چیز نسبی می‌شود؟ اگر ویتگنشتاین و کوهن را نسبی‌گرا بدانیم، پرسش نخست (چه چیز نسبی می‌کند؟) در اندیشه این دو پاسخ‌های متفاوتی خواهد یافت، چرا که چارچوب مفهومی مورد نظر کوهن که منشاء نسبی شدن موضوعاتی چون فهم، صدق و ... است، در اندیشه ویتگنشتاین مطرود است.

۱۰. نتیجه‌گیری

در باب نسبت اندیشه ویتگنشتاین و کوهن با نسبی‌گرایی، دو مساله فهم و صدق قابل تمایز است. با توجه به بررسی‌های صورت گرفته در این مقاله به نظر می‌رسد نه ایده‌های گرامر و بازی‌های زبانی ویتگنشتاین و نه ایده قیاس‌ناپذیری توماس کوهن به خودی خود مانعی برای فهم یک چارچوب زبانی از منظر چارچوب زبانی متفاوت نیست. در باب مساله فهم، بین مویال شاروک و هانس گلاک، اختلاف بر سر کوهن است (و نه ویتگنشتاین). هر دو مفسر فهم از جانب چارچوب مفهومی متفاوت را بر مبنای اندیشه‌های ویتگنشتاین ممکن می‌دانند. ولی هانس گلاک این امکان را در فلسفه علم کوهن رد می‌کند و حال آنکه به نظر می‌رسد مویال شاروک با التفات به جنبه تاریخی تغییر پارادایم‌ها این موضع را اختیار می‌کند که قیاس‌ناپذیری کوهن مانع از فهم‌پذیری نیست و موضع مویال شاروک، در قیاس با موضع گلاک، قابل دفاع به نظر می‌رسد.

اما در ارتباط با مساله صدق، سخن مویال شاروک این بود که ایده رفتار مشترک نوع بشر در اندیشه ویتگنشتاین مانع از انتساب او به نسبی‌گرایی در باب صدق است. و حال آنکه با بررسی صورت گرفته دیدیم که نمی‌توان حمایت از نسبی‌گرایی صدق و هنجارها را صرفاً به مدد ایده «رفتار مشترک نوع بشر» در اندیشه ویتگنشتاین نفی کرد. چنان که بیان شد تقدم نظریه، پارادایم، زبان، بازی زبانی یا چارچوب مفهومی بر هستی‌شناسی ناگزیر نسبی‌گرایی صدق جملات نظریات علمی را به دنبال دارد.

نکته بسیار مهم در مقایسه بین ویتگنشتاین و کوهن که در مساله نسبی‌گرایی مغفول واقع شده پذیرش طبقه‌بندی یا پیمانه ذهنی نزد کوهن و رد هرگونه چارچوب نظری یا طبقه‌بندی ذهنی به شکل پیش‌ازبانی از سوی ویتگنشتاین است. این نکته در بخش ۹ این مقاله بیان شد. بیان شد که در نسبی‌گرایی دو مساله وجود دارد؛ آنچه نسبی می‌شود و آنچه نسبی می‌کند. در فلسفه ویتگنشتاین مساله نسبی‌گرایی متمرکز است بر اینکه زبان چه چیزهایی را نسبی می‌کند؛ یعنی اگر مساله متمرکز است بر اینکه چه چیز نسبی می‌شود ولی اگر با نسبی‌گرایی مواجهیم، عنصر نسبی‌ساز زبان است. پیش از زبان هیچ عنصر نظری‌ای در اندیشه ویتگنشتاین مطرح نیست ولی در اندیشه کوهن وجود پیمانه ذهنی یا طبقه‌بندی‌های ذهنی پیش‌ازبانی مساله عنصر نسبی‌کننده را بر ذهن معطوف می‌کند. در اینجا این مساله پیش می‌آید که آیا این طبقه‌بندی‌های ذهنی همه‌شمول و یکسان‌اند یا اینکه در بین انسان‌ها متفاوت‌اند. در صورت تفاوت این پیمانه‌های ذهنی، نسبی شدن در وهله نخست معلول تفاوت در ذهن است و نه چارچوب

زبانی. از این رو در اینجا، در بررسی مساله از نسبی‌گرایی، بین ویتگنشتاین و کوهن تفاوتی بنیادین وجود دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. در اینجا تفاوتی بین ویتگنشتاین و کوهن وجود دارد. ویتگنشتاین از اتکاء زبان به نظریه سخن نمی‌گوید بلکه زبان را مشروط به، و جای گرفته درون، صورت زندگی می‌داند. در این جا با مساله مفهومی بودن ادراک (perception) مواجهیم. از نگاه کوهن هیچ دسترسی‌ای به جهان غیرمفهومی شده نیست، حتی مشاهده متکی به نظریه است. اما از نگاه ویتگنشتاین حیوانات و کودکان پیش‌ازبانی فارغ از مفهوم (concept-free) اند. در اینجا کوهن به کانت نزدیک می‌شود و از ویتگنشتاین فاصله می‌گیرد: از نگاه کوهن حیوانات نیز واحدهای طبقه‌بندی و واحدهای ذهنی دارند. (رک: Moyal-sharrock 2017: 217)
۲. هانس گلاک مدعی است نسبی‌گرایان مفهومی برای پرهیز از افتادن به ورطه نسبی‌گرایی معطوف به صدق (که به زعم او نتایج نامعقولی را به بار می‌آورد) باید این ایده را بپذیرند: ارزش صدق جمله‌های تجربی به یک فرد یا جامعه وابسته نیست، در عین حال که پاسخ به این مساله که بیان چه جمله‌هایی معنادارند، وابسته به چارچوب‌های مفهومی فرد یا جامعه مربوطه است. (Glock 2007: 384)
۳. ویلیامز نیز اصطلاح دریافت مطلق (absolute conception) را به همین معنا به کار می‌برد.

کتاب‌نامه

- Biletzki, Anat & Matar, Anat. (2018) "Ludwig Wittgenstein" in: Stanford Encyclopedia of Philosophy. <<https://plato.stanford.edu/entries/wittgenstein/>>
- Bird, Alexander (2018) "Thomas Kuhn" in: Stanford Encyclopedia of Philosophy. <https://plato.stanford.edu/entries/thomas-kuhn/>
- Canfield, John V. (1996) "The passage into language" in: Wittgenstein and Quine. Robert L. Arrington and Hans-Johann Glock (ed) Routledge. pp. 118-143
- Canfield John V. (2007) Becoming Human The Development of Language, Self, and Self-Consciousness, Palgrave Macmillan UK
- Glock, Hans-Johann (1996). (ed) A Wittgenstein Dictionary Wiley-Blackwell
- Glock, Hans-Johann. (2007) "Relativism, commensurability, translatability" in Journal compilation © 2007 Blackwell Publishing Ltd
- Hacker, P. M. S. (2019). Wittgenstein_ Meaning and Mind. In: An Analytical Commentary on the Philosophical Investigations, Vol. 3. Part. I, Essays 3, Wiley Blackwell.
- Kindi, Vasso (2017) "Wittgenstein and Philosophy of Science" in: Hans-Johann Glock, John Hyman (ed) A Companion to Wittgenstein -Wiley-Blackwell

- Kuhn, Thomas S. (2000) - *The Road since Structure_ Philosophical Essays, 1970-1993, with an Autobiographical Interview*-The University of Chicago Press
- Ma, Lin and Van Brakel, Jaap, (2016). *Fundamentals of Comparative and Intercultural Philosophy*, Published by State University of New York Press.
- Moyal-Sharrock, Danièle. (2017) "Fighting Relativism: Wittgenstein and Kuhn" in *Realism – Relativism – Constructivism*, Christian Kanzian, Sebastian Kletzl, Josef Mitterer,
- Moyal-Sharrock, Daniele (2004) *Understanding Wittgenstein's On Certainty* - Palgrave Macmillan.
- Nagel, Thomas, (1986), *The View From Nowhere*, New York, NY: Oxford University Press.
- Reiss, Julian & Sprenger, Jan. (2020) "Scientific Objectivity" in *Stanford Encyclopedia of Philosophy*.
<https://plato.stanford.edu/entries/scientific-objectivity/#ViewNowh>
- Siegel, Harvey (2001) "Incommensurability, Rationality and Relativism: in Science, Culture and Science Education" in: *Incommensurability and related matters*. Paul Hoyningen-Huene, Howard Sankey (eds.) Springer Science+Business Media. Pp. 207-224.
- Wittgenstein, Ludwig (1969). *On Certainty*, ed. G.E.M.Anscombe and G.H.von Wright, tr. D.Paul and G.E.M.Anscombe. Blackwell, Oxford.
- Wittgenstein, Ludwig (1974). *Philosophical Grammar*, Rush Rhees (ed) Anthony Kenny (translation), Basil Blackwell, Oxford
- Wittgenstein, Ludwig. (1958). *Philosophical investigations*, G. E. M. Anscombe (translation), Basil Blackwell
- Wittgenstein, Ludwig 1979. *Wittgenstein's Lectures, Cambridge 1932–35, from the Notes of Alice Ambrose and Margaret MacDonald*, ed. Alice Ambrose, Blackwell, Oxford.